

فلسفه

نسبیت وجودشناختی کواین و واقع‌گرایی در چهارچوب علم تجربی*

دکتر سایه میثمی
استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی
واحد تهران شمال

چکیده

این مقاله با شرح دیدگاه کواین در وجودشناسی که به صورت منطق در قالب التزام وجودشناختی ارائه می‌شود، حیثیت نظری موجودات را در نسبت با نظریات علمی بررسی می‌کند و از رهگذر نقشی که توابع نماینده ایفا می‌کنند، به نوعی نسبیت در حوزه وجودشناسی می‌رسد، که کواین از آن به «نسبیت وجودشناختی» تعبیر می‌کند و روی دیگر آن ساختارگرایی علمی است. اگرچه این نسبیت و ساختارگرایی ضدواقع‌گرایی به نظر می‌رسند، کواین در فلسفه خود به واقع‌نمایی علم پای‌بند می‌ماند. او در پرتوی طبیعت‌گرایی و همچنین با جمع میان حیثیت درون‌ذات محمول صدق و خصصت واقع‌نمای آن، از واقع‌گرایی در چهارچوب علم تجربی به طور قوی دفاع می‌کند.

واژه‌های کلیدی: التزام وجودشناختی، تابع نماینده، نسبیت وجودشناختی، ساختارگرایی علمی، واقع‌گرایی

مقدمه

کوااین نخستین و برجسته ترین فیلسوف در حوزه فلسفه تحلیلی است که مبحث وجودشناسی را پس از حملات سهمگین پوزیتیویست های منطقی، از نو زنده می کند. این ممکن است در نگاه نخست قدری عجیب به نظر رسد، چرا که او به عنوان فیلسوفی منطقی که از دشمنان سرسخت فلسفه اولی است و فلسفه را حوزه ای در ادامه علم تجربی می داند، به طور عمیق و امدار پوزیتیویست های منطقی است که سخن از وجود را صرفاً آشفتگی زبانی قلمداد می کردند. اما بررسی دیدگاه وجودشناختی کوااین نشان می دهد که او با سخن از وجودشناسی نه تنها به راه فلسفه اولی نرفته بلکه رویکردی را نسبت به وجود و موجود اتخاذ کرده است که اهل فلسفه اولی و وجودشناسی سنتی را به شدت حیرت زده می سازد.

در وجودشناسی کوااین، مسایل فلسفی و مسایل علمی بر یکدیگر منطبق می شوند؛ موجود عبارت است از امری مفروض و نظری در دستگاه علم، و برای آنکه ببینیم چه چیزهایی وجود دارند، باید به علم تجربی و نظریه فیزیکی رایج در زمان خود رجوع کنیم. ضمناً، ملاک ما در وجودشناسی فقط در زبانی منطقی قابل صورت بندی است که در آن وجود به سور وجودی بدل می شود؛ این قالب منطقی را کوااین قاعده التزام وجودشناختی می نامد.

قول کوااین مبنی بر اینکه هرچه را موجود می دانیم، در اصل، هویتی نظری و مفروض در دیدگاه علمی ما راجع به جهان است، به نوعی نسبیّت در وجودشناسی منجر می شود که بر ساختارگرایی علمی او منطبق است. از آنجا که نسبیّت و ساختارگرایی با واقع گرایی منافات دارد، ممکن است چنین به ذهن متبادر شود که کوااین در مقام ضدیت با واقع گرایی است. اما مقاله حاضر بر آن است تا نشان دهد دست کم از منظر خود کوااین، نسبیّت وجودشناختی و ساختارگرایی علمی، ضدیت با واقع گرایی را نتیجه نمی دهد، و به عکس، هرچه در آثار کوااین بیشتر می رویم، در پرتو طبیعت گرایی و در چهارچوب علم تجربی، واقع گرایی او قوت افزون تری می یابد.

برای حصول نتیجه مورد نظر، مقاله را با تقریر قاعده التزام وجودشناختی آغاز می کنیم و پس از ترسیم شمایی از التزام وجودشناختی خود کوااین که حدود آن

حدود علم تجربی است، به نسبیت وجودشناختی و ساختارگرایی علمی او می پردازیم. در نهایت، برای آنکه نشان دهیم دیدگاه اخیر منافاتی با واقع گرایی کواین در عرصه علم تجربی ندارد، به مفهوم صدق و واقع نمایی آن نزد کواین متوسل خواهیم شد و اینکه او درون ذات بودن صدق را منافی واقع نمایی آن نمی داند و معتقد است که محمول صدق ما را از زبان به جهان هدایت می کند.

التزام وجودشناختی

قاعده التزام وجودشناختی^۱ به این شکل بیان می شود که «وجود داشتن یعنی مقدار متغیر بودن». ^۲ صورت بندی این قاعده را کواین در قالب «منطق مصداقی»^۳ انجام می دهد و زبان آن را نیز به «نشانه گذاری مجاز»^۴ محدود می کند. در منطق مصداقی عناصر معنایی راهی ندارند و مبنای فقط صدق و کذب است، یعنی هرگاه جای تعبیری را با تعبیر هم مصداق آن عوض کنیم، تغییری در ارزش صدق مرکب حاصل نمی شود. در باب مراعات نشانه گذاری مجاز نیز کواین چنین می گوید:

در نشانه گذاری مجاز کواین از حدهای مفرد^۵، یعنی آن تعبیری که داعیه ارجاع به شیء فرد را دارند اثری نیست. او از رهگذر نظریه وصف های راسل آنها را حذف می کند. کواین نشان می دهد که با نظریه وصف های راسل که آن را از نقاط عطف فلسفه معاصر می داند، می توانیم از نام ها رها شویم؛ نام ها را می توان به وصف های خاص تبدیل کرد و وصف های خاص را نیز می توان به واسطه متغیرها و سورها حذف کرد. در واقع، شعار مشهور کواین را مبنی بر اینکه «وجود داشتن یعنی مقدار متغیر بودن»^۶، می توان بسط نظریه وصف های راسل به شمار آورد. کواین با آغاز از طرح راسل، در نهایت با تمام نام ها وداع می گوید؛ هرگاه با یک نام در جمله ای مواجه شدیم، می توانیم با نشانه گذاری مجاز که متشکل از متغیرها، محمول ها و ثابت های منطقی است، آن را کنار بگذاریم.

هرآنچه را در زبان با نام ها بیان می توان کرد، بدون آنها نیز قابل بیان است. با حذف نام ها به نفع ضمائر، آنچه را موجود می دانیم، در واقع، آن چیزی است که به عنوان مقدار متغیر در نظریه خود می پذیریم. متغیرها بنا به تعریف می توانند هر چیزی را به عنوان مقدار خود بپذیرند، و نظریاتی که در باب جهان ارائه می کنیم، به اشیا و التزام دارند که در ساختار این نظریات می توانند مقادیر متغیرها قرار گیرند. آنچه موجود می دانیم،

مقادیری است که برای متغیرهای نظریه مختار خود برمی‌گزینیم. نظریه ما در باب جهان ممکن است خدایان و ارواح یا مثل و معانی را در وجودشناسی خود بپذیرد یا مانند آنچه نزد کوااین می‌یابیم، تنها شامل امور فیزیکی و مجموعه‌ها^۷ باشد. همچنین، از نگاه قایلین به وجود اشیایی از جمله امور فوق‌الذکر، چه بسا فرض وجود اشیاء بر نفس الامر منطبق باشد اما از منظر کوااین آنچه هست، همان است که می‌گوییم هست.

التزام وجودشناختی مفهومی بسیار غنی است که از عناصر منطق و زبان‌شناختی و معرفتی تشکیل شده است. دست‌یابی به ملاکی برای تشخیص التزام وجودشناختی با قدرتی که این ملاک از جانب ابزار منطق ریاضی و منطق فلسفی می‌یابد، در ایضاح دو مسأله مهم ما را یاری می‌دهد: ۱. ماهیت آنچه شیء (ابژه)^۸ می‌نامیم و محتوای وجودشناختی نظریه ما را تشکیل می‌دهد. ۲. تبیین نقش اشیای مفروض در ساختار یک نظریه.

در مبحث التزام وجودشناختی، کوااین به وجودشناسی علم تجربی می‌پردازد. از این سبب است که زبان موردنظر او نیز زبان نشانه‌گذاری مجاز است که او آن را زبان مناسب برای مقاصد علم می‌داند و در آن ارجاع به اشیاء بر عهده متغیرهای پای‌بند است. در این زبان، تعبیر «چیزی وجود دارد» جای خود را به متغیری با سور وجودی «Ex» می‌سپارد و با کمک گرفتن از این شکل اخیر است که قاعده التزام وجودشناختی ارائه می‌شود: «وجود داشتن یعنی مقدار متغیر بودن»، و این بدان معناست که در یک نظریه اشیای موجود همان اموری هستند که آن نظریه به عنوان مقادیر متغیرهای سوردار خود می‌پذیرد و درباره آنها به کمک حمل و توابع صدقی سخن می‌گوید. کوااین التزام وجودشناختی را چنین تعریف می‌کند:

«یک نظریه هویاتی از یک نوع خاص را مفروض می‌انگارد اگر و تنها اگر برای

صادق بودن قضایای موردتأیید آن نظریه، بعضی از این هویات را باید از جمله

مقادیر متغیرها لحاظ کرد»^۹.

با حذف حدهای مفرد و ارائه قاعده مذکور، دیگر مسایل وجودی ناظر به حدهای مفرد و مرجع آنها نیست بلکه هرگاه سخن از وجود یا عدم شیء در میان باشد، مسأله به متغیرها و مقادیر آنها مربوط می‌شود، یعنی آنچه در چهارچوب نظریه‌ای خود می‌گوییم که هست و بدین سان، مسأله وجود اشیاء در نسبت با نظریه‌ها مطرح می‌شود، یا به تعبیر دیگر، وجودشناسی در نسبت با شاکله مفهومی^{۱۰} خاصی معنا پیدا می‌کند. به تعبیر

کواین، «دیگر هیچ مسأله غایی فلسفی با وجود سروکار ندارد، مگر تا جایی که مراد از وجود سور Ex باشد»^{۱۱}

التزام وجودشناختی علم تجربی

اکنون به نخستین پرسشی می پردازیم که با قاعده التزام وجودشناختی باید بتوان به آن پاسخ داد: اینکه چه اشیا را موجود فرض می گیریم. در فلسفه کواین پاسخ به این مسأله در واقع بیان التزام وجودشناختی علم تجربی است که التزام خود کواین نیز هست. التزام او چنان که خود اذعان دارد، التزام یک «فیزیک دان غیر حرفه ای» است.^{۱۲}

به نظر کواین، اشیا مفروض ما در وهله نخست، اجسام^{۱۳} هستند که در مراحل پیشرفته تر نیز الگوی ما برای شیئیتند و امور دیگر حتی امور انتزاعی را برحسب نوعی مماثلت با آنهاست که شیء لحاظ می کنیم. کواین رد پای اجسام را تا مراحل اولیه زبان آموزی دنبال می کند، یعنی آنجا که هنوز الفاظ کودک به شیء ارجاع ندارد^{۱۴} از همان مراحل نخستین اکتساب زبان، کودک با ادای الفاظی که صرفاً در حکم پاسخی مشروط^{۱۵} به محرک خارجی هستند، بدون آنکه هنوز درکی از شیئیت داشته باشد، مرحله ای را طی می کند که زمینه ساز ارجاع به اجسام است، چرا که این الفاظ «بالا اشاره»^{۱۶} فراگرفته می شوند. و «اشاره» تنها در مورد اجسام قابل اطلاق است. الگوی شیء، جسم است که اجزای آن در پاره ای از مکان به هم پیوسته است و با اشاره می توان حدود آن را تعیین کرد.

اما بر مبنای این الگو به موادی مانند آب و شیر نیز شیئیت می بخشیم که فاقد پیوستگی در پاره ای از مکانند و حدودشان با اشاره قابل تعیین نیست. با پیشرفت علم حتی از این هم بیشتر می رویم و گازها را نیز شیء به حساب می آوریم و برحسب مماثلت با اجسام می گوئیم که از ذرات بسیار ریز تشکیل شده اند که به چشم غیر مسلح دیده نمی شوند.^{۱۷} در سطح اتمی نیز از ذراتی سخن می گوئیم که حتی با چشم غیر مسلح نیز قابل مشاهده نیستند. قول به وجود «اشیا» انتزاعی مانند اعداد، توابع و مجموعه ها نیز از همین قاعده مماثلت با اجسام مستثنا نیست. البته مماثلت مورد نظر در جاتی دارد^{۱۸} و هرچه از امور مادی به جانب انتزاعیات پیش می رویم، تشبیه به اجسام ضعیف تر می شود.

اما در فلسفه کوااین چه توجیهی می‌توان برای جایگاه الگویی اجسام در جریان شیئیت بخشی یافت؟ به نظر می‌رسد کلید پاسخ به این پرسش را باید در دیدگاه او نسبت به ماهیت زبان یافت، چرا که وجودشناسی عبارت است از قول به وجود اشیا که در زبان تحقق می‌یابد و طی پیشرفت زبان از حالت بدوی به ارجاعی و علمی بسط پیدا می‌کند.

کوااین زبان را ذاتاً هنری اجتماعی می‌داند^{۱۹} و برای او زبان خصوصی معنا ندارد. زبان که نهادی اجتماعی است و هدف آن ارتباط میان گویش‌وران است، هرگز بیان تجارب خصوصی نیست. ما حتی برای به بیان آوردن تجارب خصوصی به الگوی اجسام تاسی می‌کنیم و برای وصف یک کیفیت حسی خاص به اموری متوسل می‌شویم که خصلتی عمومی دارند و برای همه آشنا هستند. برای مثال، حسی را که از بویی خاص داریم، به «بوی تخم مرغ گندیده» تشبیه می‌کنیم^{۲۰} و از این طریق است که می‌توانیم درباره این بوی خاص سخن بگوییم.

به نظر کوااین، گفتار در باب اجسام آشناترین صورت زبان است و کار دانشمند و فیلسوف نیز در جهت اصلاح فهم ما از گفتار در باب اشیای جسمانی، به معنای تبدیل این گفتار به صورت آشناتری از زبان نیست. در علم تجربی همین گفتار عادی از اجسام است که به خود آگاه می‌شود و، در نتیجه، فلسفه نیز که به خود آگاهی رسیدن علم تجربی است، با واسطه علم در ادامه همین گفتار عادی واقع می‌شود، و موقعیتی ماورایی ندارد. به قول کوااین، «اشیای آشنای مادی ممکن است که همه واقیعت نباشند، اما نمونه‌های قابل توجهی از واقیعتند»^{۲۱}.

در اینجا، البته نکته‌ای هست که نباید با تأکید ما بر گفتار عادی، از نظر دور بماند. تأمل در باب وجودشناسی و مرکزیشی میان موجود و ناموجود، مربوط به سطح زبان عادی نمی‌شود.

به عنوان نمونه‌ای از دقت علمی و فلسفی، می‌توان به تعریفی اشاره کرد که کوااین از اشیای فیزیکی ارائه می‌دهد. توضیح دادیم که برحسب مماثله با اجسام قابل اشاره، حتی گازها را نیز از سنخ جسم به حساب می‌آوریم، اما برای آنکه بتوان از پاره‌های متفرق مواد سخن گفت، مثلاً آب رودخانه‌های جهان یا مقدار اکسیژن در جو کره زمین، بهتر است به جای تعبیر «جسم» که در این مورد به قدر کافی واضح و دقیق نیست و صرفاً

جامدات را تداعی می‌کند، از «شیء فیزیکی»^{۲۲} سخن بگوییم، که بنا به تعریف کواین عبارت است از:

«محتوای مادی هر پاره‌ای از مکان - زمان^{۲۳}، هر قدر هم که نامنظم، ناپیوسته و نامتجانس باشد»^{۲۴}

برای مثال، «آب» راجع است به یک شیء فیزیکی ناپیوسته و چهاربعدی (سه بُعد مکان و یک بُعد زمان) که تمام آب‌های جهان را شامل می‌شود.^{۲۵}

بدین سان، کواین در وجودشناسی مختار خود «اشیای فیزیکی» را به عنوان مقادیر متغیرها می‌پذیرد و از آنچه بالاتر ذکر شد، معلوم می‌شود که این امور طیف بسیار وسیعی دارند و صرفاً جسم به معنای متداول کلمه را شامل نمی‌شوند، اما کواین در وجودشناسی خود تنها به اشیای فیزیکی بسنده نمی‌کند. کار دستگاه علم بدون اعداد و مجموعه‌ها پیش نمی‌رود. این امور محتوای مادی مکان - زمان نیستند، اما از آنجا که مقادیر متغیرهای علم واقع می‌شوند، بنا به تعریف کواین از «وجود داشتن»، واجد شیئیت و موجودیت لحاظ می‌شوند.

نسبیت وجودشناختی و ساختارگرایی در علم

تا اینجا گستره وجودشناسی کواین را بررسی کردیم، یعنی آنچه را در دستگاه علم به عنوان مقادیر متغیرها می‌پذیرد. دیدگاه کواین نسبت به این اشیا، و اساساً هر آنچه در شاکله مفهومی علم شیئیت می‌یابد، ویژگی مهمی دارد که ما را به پرسش دوم در مبحث حاضر راهبر می‌شود: کواین معتقد است که همه اشیا هویت نظری دارند.^{۲۶} این نکته را بیشتر به این شکل بیان کردیم که موجود آن چیزی است که ما در نظریه خود راجع به جهان - اعم از علم به معنای فهم مشترک یا دانش تخصصی - مفروض می‌انگاریم. با قبول این مطلب راجع به اشیای مفروض، وجودشناسی واجد چنان انعطافی می‌شود که حتی می‌توان آن را واجد خصلتی خنثا دانست، به این معنا که در یک نظریه علمی فقط ساختار نظریه است که اهمیت پیدا می‌کند و اشیا را می‌توان با چیزهای دیگری جایگزین کرد. کواین اشیای مفروض در یک نظریه را فقط «گره‌گاه‌هایی خنثا»^{۲۷} در ساختار آن نظریه می‌داند.^{۲۸} فهم این حیثیت خنثا در گرو توضیح قاعده‌ای است به نام «تابع نماینده»^{۲۹} که کلید ساختارگرایی علمی^{۳۰} کواین است.

تابع نماینده عبارت است از جایگزینی یک به یک اشیای یک نظریه با اشیایی دیگر به گونه‌ای که روابط میان اشیا یعنی ساختار نظریه و همچنین پیوند نظریه با قراین مشاهدتی دست نخورده بماند:

«جملات صادق، اعم از مشاهدتی^{۳۱} و نظری^{۳۲}، آغاز و انجام کار علمی هستند. آنها در ساختار [نظریه] به یکدیگر مربوط می‌شوند، و اشیا صرفاً گره‌گاه‌های این ساختارند. از نظر صدق جملات مشاهدتی، پشتیبانی آنها از جملات نظری، و توفیق آن نظریه در امر پیش‌بینی [پدیده‌ها]، هیچ توفیر نمی‌کند که چه اشیایی وجود داشته باشد.»^{۳۳}

نزد کوانین، البته بدین معنا نمی‌تواند باشد که مثلاً در نظریه اتمی می‌توان الکترون‌ها را با ارواح جایگزین کرد. چهارچوب جایگزینی‌های توابع نماینده چهارچوب علم تجربی است و نسبیتی که تحت عنوان نسبییت وجودشناختی به آن می‌پردازد، در همین چهارچوب ظاهر می‌شود و بیان آن نیز در قالب زمان مصداقی و نشانه‌گذاری مجاز است. صورت کلی یک تابع نماینده آن است که می‌توان همه جا در یک نظریه جای x را با Fx عوض کرد و این بدان معناست که اگر قبلاً جمله Px چنین تعبیر می‌شد که x یک P است، اکنون با این جایگزینی، Px به این معنا خواهد بود که x یک f است از P .^{۳۴}

برای مثال، اگر طبق تعریفی که از شیء فیزیکی به عنوان محتوای مادی مکان - زمان داریم، x در جمله Px را، که یک شیء فیزیکی است، با نواحی مکان - زمان عوض کنیم، جمله Px به این معنا خواهد بود که « x یک مکان - زمان است از P ». هرگاه در همه جملات یک نظریه این جایگزینی صورت پذیرد و به جای اشیای فیزیکی، مختصات مکانی - زمانی آنها شیئیت یابند و مفروض گرفته شوند، در ساختار نظریه و نسبت آن با مشاهدات هیچ تغییری رخ نخواهد داد. برای مثال، اگر همه جا به جای «خرگوش»، پاره‌های مکان - زمان خرگوش را قرار دهیم، هرآنچه را بر خرگوش حمل می‌کردیم، اکنون می‌توانیم بر این پاره‌ها حمل کنیم و در ارزش صدق جملات مشاهدتی و نظری هیچ تغییری حاصل نخواهد شد. آن حدی که نشان‌گر شیء x بود، اکنون نشان‌گر نماینده آن می‌شود، و آنچه بر x حمل می‌شد، اکنون بر نماینده x حمل می‌شود.

از این واقعیت که با کاربست توابع نماینده و جایگزینی اشیا، در صدق جملات و نسبت نظریه با قراین خارجی تغییری پدید نمی‌آید، کوانین چنین نتیجه می‌گیرد که در یک نظریه، اصل «ساختار» است.^{۳۵} و وجودشناسی حیثیتی کمکی^{۳۶} و خنثا دارد.

صدق در چهارچوب و واقع‌گرایی در علم

اگر محوریت ساختار و نسبیت وجودشناختی را در نظریات علمی بپذیریم، در باب جهان می‌توانیم با نظریاتی رقیب مواجه شویم که همگی به یک اندازه با قراین تجربی سازگارند، اما به دلیل تفاوت وجودشناسی نمی‌توان آنها را به یکدیگر فروکاست. این دیدگاه بیان‌گر آموزه‌ای است که کواین از آن به «عدم تعین نظریه»^{۳۷} تعبیر می‌کند؛ اینکه قراین تجربی برای تعین بخشیدن به یکی از نظریات رقیب کفایت نمی‌کند.

عدم تعین علم در وهله نخست مسأله‌ای است مربوط به روش علمی، اما در مورد صدق نیز مشکلات عمیقاً فلسفی ایجاد می‌کند و از همین سبب است که مباحث بسیاری را میان مفسرین کواین برانگیخته است. در مواجهه با دو نظریه که منطقاً سازگار، به لحاظ محتوای تجربی معادل، و به یک اندازه با ملاک‌های عملی از جمله سادگی و کارآمدی هماهنگ هستند، اما به دلیل تفاوت ذاتی در تعابیر آنها که از تفاوت وجودشناسی ناشی شده است، نمی‌توان یکی را به دیگری فروکاست، آیا فقط یکی از آن دو صادق است یا هر دو؟ کواین چنان‌که خود نیز اذعان دارد^{۳۸}، همواره در این باب میان دو دیدگاه مخالف در نوسان بوده است و انتخاب قطعی او را می‌توان در آثار متأخرش مشاهده کرد.

این دو دیدگاه مخالف عبارت است از دیدگاه «افتراق»^{۳۹} و دیدگاه «جامع»^{۴۰}. مطابق دیدگاه افتراقی، تنها یکی از این دو نظریه صادق است و دیگری کاذب و بی‌معنا. و مطابق دیدگاه جامع، هر دو نظریه صادق است. دیدگاه افتراقی هماهنگ با طبیعت‌گرایی^{۴۱} کواین است، مبنی بر اینکه بیرون از چهارچوب نظریه در حال تحول خود ما هیچ دسترسی دیگری به حقیقت نداریم، و مبنای دیدگاه جامع این آموزه تجربه‌گرایی است که نمی‌توان میان دو نظریه که محتوای تجربی یکسان دارند، تبعیض قابل شد.^{۴۲}

با توجه به اینکه هرچه در آثار کواین بیشتر می‌رویم، طبیعت‌گرایی در او قوت بیشتری می‌یابد، در این مورد نیز طبیعت‌گرایی او بر تجربه‌گرایی اش تفوق یافته و او را، در نهایت، به اتخاذ دیدگاه افتراقی مؤدی گشته است. تفوق طبیعت‌گرایی و تمایل کواین به دیدگاه افتراقی را از کتاب کلمه و شیء تا آثار بعدی او می‌توان مشاهده کرد. آنجا وقتی به مبحث صدق می‌رسد، چنین می‌گوید که فقط:

«در چهارچوب نظریه فعلی و حاضر که دست‌کم به طور فرضی آن را پذیرفته‌ایم، می‌توانیم به نحو معناداری از صدق این یا آن جمله سخن بگوییم».^{۴۳}

این قول علاوه بر اینکه با طبیعت‌گرایی کوااین هماهنگ است، شاهدهی بر باور او به درون ذات بودن^{۴۴} یا چهارچوبی بودن صدق است که در آثار بعدی‌اش نیز با وضوح بیشتری به چشم می‌خورد. در نظریه‌ها و اشیاء، او به صراحت اعلام می‌کند: «صدق درون چهارچوب معنا دارد و بیرون از آن صدقی در کار نیست. ما باید از درون نظریه سخن بگوییم، هرچند که یکی از چندین نظریه گوناگون باشد».^{۴۵}

دیدگاه افتراقی و قراردادن صدق در چهارچوب نظریه، بسیار شبیه به نظریه هم‌سازی صدق^{۴۶} به نظر می‌رسد و نوعی نسبییت را در مورد صدق به ذهن متبادر می‌کند، چرا که سخن از صدق را در نسبت با یک چهارچوب خاص مجاز می‌داند. کوااین خود از همان کتاب کلمه و شیء نگران تداعی‌های نسبی‌گرایانه دیدگاه چهارچوبی به صدق بوده و همواره تلاش کرده است این دیدگاه را با نوعی واقع‌گرایی آشتی دهد. آنجا بلافاصله پس از توضیح صدق در چهارچوب، این مسأله را مطرح می‌کند که آیا با اتخاذ این موضع دچار نسبی‌گرایی شده است، به این معنا که قضایای منظوری در یک نظریه را فقط در چهارچوب همان نظریه می‌توان ارزیابی کرد و «نقد برتری» ممکن نیست؟ او قاطعانه پاسخ می‌دهد:

«چنین نیست. ملاحظه‌ای که [از نسبی‌گرایی] نجاتمان می‌دهد، آن است که ما همچنان توده علم مختص به خود را جدی می‌گیریم، خواه نظریه خاص ما راجع به جهان باشد یا کل تافته سست شبه-نظریه‌ها^{۴۷} ... در درون کل آموزه در حال تحول خود، می‌توانیم تا جایی که ممکن است به طور جدی و مطلق در باب صدق حکم دهیم».^{۴۸} (مورب‌ها از من است).

اگر درون ذات بودن صدق را فقط از منظر معرفتی و توجیه آن لحاظ کنیم، حضور ملاک هم‌سازی منافاتی با واقع‌گرایی کوااین نخواهد داشت. می‌توان گفت کوااین بدون آنکه هم‌سازی را مبنای تعریف صدق قرار دهد و منکر واقع‌نمایی صدق شود، آن را صرفاً ملاک توجیه صدق می‌داند. این تفسیر با اقوال خود او نیز کاملاً سازگار است. او در عین مخالفت با برداشت «ساده‌لوحانه» از هم‌سازی، پیام اصلی و جوهره این نظریه را قبول می‌کند.

کواین توضیح می‌دهد که نظریه هم‌سازی در شکل خام آن مبتنی است بر یک «عقل‌گرایی نامعقول»، یعنی این باور مهمل که صدق یک نظریه فقط در گرو سازگاری منطقی میان اجزا است و مشاهده و آزمایش هیچ نقشی ندارد.^{۴۹} اما طرد این رأی به این معنا نیست که نظریه هم‌سازی در بُن خود حقیقتی را آشکار نکند. کواین این حقیقت را به گونه‌ای عنوان می‌کند که نه تنها به خلاف شکل خام، در آن جایگاه مهمی به مشاهدات اختصاص داده می‌شود، بلکه با دیدگاه کل‌نگرانه^{۵۰} او نیز کاملاً سازگار به نظر می‌رسد و حتی آن را تقویت می‌کند. نظریه هم‌سازی ناظر است به نسبت‌هایی که میان جمله صادق با جملات دیگر برقرار است، و اساساً نشان می‌دهد که ما چگونه به صدق دست پیدا می‌کنیم:

«بعضی جملات را به طور مستقیم بر مبنای مشاهده صادق لحاظ می‌کنیم... جملات دیگر، بر اساس پیوندهای نظام‌مند خود با جملات مشاهدتی صادق ارزیابی می‌شوند. ما در حد توان خود، مرتب‌ترین نظام جهان را طراحی می‌کنیم که بر گزارش مشاهدات منطبق باشد... این حوزه‌ای است معقول برای توسل به هم‌سازی، البته به معنایی مبهم‌تر اما غنی‌تر از سازگاری منطقی.^{۵۱}»

قبول نقش هم‌سازی در توجیه معرفت و صدق هیچ لطمه‌ای به واقع‌گرایی کواین نمی‌زند. او تقریباً همه‌جا بر پیوند صدق با واقعیت تأکید دارد و به ویژه نظریه تارسکی^{۵۲} را که طرح مختار خود او در تحلیل مفهوم صدق است، از این جهت بسیار حایز اهمیت می‌داند. به نظر کواین، نظریه صدق تارسکی نشان می‌دهد که محمول صدق ما را از زبان به جهان هدایت می‌کند. تعریف تارسکی از صدق واجد دو ویژگی اصلی است.

اولاً «کفایت مادی»^{۵۳} دارد، یعنی به جای آنکه از تعبیر «صادق» مفهوم جدیدی را در نظر داشته باشد، «صادق» را به همان معنای آشنا و قدیمی‌اش به کار می‌برد، چنان‌که در فلسفه ارسطویی آمده است.

دومین ویژگی «صحّت صوری»^{۵۴} است، بدین معنا که به پارادکس‌های سه‌انتیک^{۵۵} مانند پارادکس دروغ‌گو دچار نشود. بنابر ملاحظه اول، تارسکی شاکله T را پیشنهاد می‌کند: «(P) در زبان L صادق است اگر و تنها اگر P»، در صورتی که (P) به کمک علامت نقل قول نام جمله و P خود جمله باشد. تعریفی از «صادق» واجد کفایت مادی است که تمام

معادلات این شاکله را نتیجه دهد، مثلاً «(برف سفید است) صادق است، اگر و تنها اگر برف سفید است.» بنا بر ملاحظه دوم یعنی صحت صوری، صدق، خاصیت فرازبانی^{۵۴}، جمله داخل نقل قول از زبان موضوع است. در نظریه تارسکی برای زبان موضوع L، صدق را در فرازبان آن M تعریف می‌کنیم که در طول L قرار دارد و نه تنها تمام جملات L یا ترجمه آنها را در بر دارد، بلکه واجد ابزاری است مانند علامت نقل قول برای مشخص کردن نام جمله، و نیز مفهومی سمانتیک مانند «صادق - در - L».^{۵۷}

از رهگذر نظریه تارسکی است که کواین معمول صدق را ابزار «نقل قول زدایی»^{۵۸} می‌داند.^{۵۹} خاصیت نقل قول زدایی نشان می‌دهد که معمول صدق مفهومی شفاف^{۶۰} است.^{۶۱} و همین شفافیت موجب آن است که ما را از زبان مستقیماً به جهان خارج هدایت کند. برای مثال، در جمله «(برف سفید است) صادق است اگر و تنها اگر برف سفید است»، علامت نقل قول نشان می‌دهد که گفتار ما راجع به صورت زبانی است، اما معمول صدق با لغو این عروج سمانتیک (زبانی)^{۶۲}، ما را از نو به برف، یعنی به جهان بازمی‌گرداند.^{۶۳} به نظر کواین، با طرح تارسکی می‌توان حیثیت واقع‌گرای صدق را نشان داد، بدون آنکه همچون قایلین به نظریه مطابقت با واقع، ملزم به قبول «اموری خیالی» شویم یا به مفهومی بی‌فایده مانند «امر واقع»^{۶۴} متوسل شویم که هم‌بسته جمله در کلیت آن باشد و نظریه مطابقت را توجیه کند.^{۶۵}

اینکه کواین صدق را به جهان وابسته می‌داند، تقریباً در هر جا که از این مفهوم سخن می‌گوید، به چشم می‌خورد و نظریه تارسکی را نیز بیان‌گر این مطلب و درون‌مایه اصلی نظریه مطابقت بدون حواشی خیالی آن می‌داند.^{۶۶} به نظر کواین، نظریه تارسکی بدون آنکه دچار لوازم بی‌معنا و گیج‌کننده نظریه مطابقت شود، از جمله قول به امر واقع در مقام واسطه‌ای میان زبان و جهان، آموزه بنیادین آن را که نسبت زبان با جهان است، حفظ می‌کند. این نظریه نشان می‌دهد اگرچه معمول صدق خاصیت جمله است، آنچه از رهگذر آن بر ما آشکار می‌شود، واقعیت است که مستقل از زبان است.

اگر مراد از واقع‌گرایی آن باشد که صدق مستقل از ذهن است و در جهان ریشه دارد، با توضیحات بالا می‌توان کواین را از زمره واقع‌گرایان دانست. او به وضوح، با نظریه‌هایی که صدق را متکی بر ذهن لحاظ می‌کنند، مخالفت می‌ورزد و برای مثال، تعریف صدق به «باور موجه»^{۶۷} را نمی‌پذیرد و بر تمایز باور موجه از صدق تأکید

می‌ورزد. او به صراحت می‌گوید که «صدق یک چیز است، باور موجه چیز دیگر».^{۶۸} کواین در مورد نظریه‌های رقیب، در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که: «آنها یک جهان واحد را وصف می‌کنند [و] ما در محدوده تعابیر و ابزار بشری خود، جهان را به طرق متنوعی فهم می‌کنیم».^{۶۹} البته این نکته را نیز باید یادآور شویم که مراد کواین از این محدوده نیز فقط و فقط محدوده علم تجربی است و طرق متنوعی که از آن سخن می‌گوید، اشکال گوناگونی از نظریات علمی با وجودشناسی‌های متنوع است. هرگاه بر اساس ملاحظات عملی یکی از این طرق را برگزیدیم، از آن پس آن را جدی می‌گیریم و صدق احکامش را مبتنی بر واقعیت جهان می‌دانیم.

کواین علم را در جست‌وجوی حقیقت می‌داند و این جستار را امری «والا» و «بی‌پایان».^{۷۰} اگر هدف علم دست‌یابی به حقیقت نبود، آنگاه که با گذشت زمان نظریه‌ای ابطال می‌شد، احکام آن را کاذب نمی‌خواندیم و صرفاً می‌گفتیم که در همان چهارچوب خود هنوز صادقند.^{۷۱} اما به نظر کواین در سراسر تاریخ علم وضع به گونه دیگری بوده است و آنگاه که به ارزیابی نظریه‌های منسوخ گذشته می‌رسیم، به صراحت اعلام می‌کنیم که آنها از ابتدا کاذب بوده‌اند و ما تنها به این کذب آگاه نبودیم. اگر هدف ما از جستار علمی حقیقت نبود و علم را تلاشی برای وصف واقعیت جهان نمی‌دانستیم، چنین قوی خالی از معنا بود.

نتیجه

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که کواین با قاعده التزام وجودشناختی خود ابتدا نشان می‌دهد که دغدغه وجودشناختی او آن نیست که چه اموری در واقع وجود دارند، بلکه این است که ما در نظریات مختار خود چه اموری را موجود لحاظ می‌کنیم. عدم دست‌یابی به منظری اعلا این امکان را از ما سلب می‌کند که فراتر از ملاحظات عملی، به ارزش‌یابی دستگاه‌های وجودشناسی بپردازیم، و از این سبب، با توسل به ملاک التزام وجودشناختی تنها می‌توانیم دریابیم که نظریات گوناگون در باب جهان به چه «موجوداتی» التزام دارند و، به تعبیر دیگر، چه چیزهایی را می‌گویند که هست.

اما هرچه از مجموعه از یک نظرگاه منطقی (۱۹۵۳) دورتر می‌شویم، با قوی‌تر شدن رویکرد طبیعت‌گرایی نزد کواین، دو مسأله فوق به هم نزدیک‌تر می‌شوند. با قوت گرفتن

این دیدگاه که علم تجربی تجسم معرفت بشری و تنها زمینه ممکن برای فعالیت معرفت‌شناختی است، علم تجربی همچنین به تنها مرجعی بدل می‌شود که صلاحیت آن را دارد که بگوید چه چیزهایی واقعاً وجود دارند. بدین سان، امور فیزیکی که فقط «نمونه قابل توجهی از واقعیت» لحاظ می‌شدند، به تدریج، نزد کواین به تنها نمونه واقعیت بدل می‌شوند.

گرایش کواین به سوی واقع‌گرایی بدان معنا نیست که از ساختارگرایی علمی خود دست می‌شوید، بلکه او به خوبی توانسته است این دو دیدگاه به ظاهر متضاد را در قالب رویکرد چهارچوبی به صدق و اتخاذ موضع افتراقی با یکدیگر همساز کند. درست است که وجودشناسی حیثیتی نسبی و خنثا دارد، اما مادام که در چهارچوب یک نظریه و وجودشناسی خاص آن در باب جهان سخن می‌گوییم، فقط همان نظریه را صادق می‌دانیم. البته اگر به فرض از میان نظریات رقیب، نظریه دیگری غیر از نظریه فعلی را برگزیده بودیم، به همین سان فقط همان را صادق می‌انگاشتیم. از نظر کواین، علت این امر آن است که نظریات گوناگون همگی یک جهان واحد را توصیف می‌کنند و هر بار که در چهارچوب نظریه‌ای سخن می‌گوییم، ریشه صدق گفتار خود را واقعیت جهان می‌دانیم و اگر روزی خلاف این نظریه اثبات شود، آنچه را قبلاً صادق می‌دانستیم، کاذب اعلام می‌کنیم و به توصیف اشتباه خود از جهان معترف می‌شویم.

* این مقاله برگرفته‌ای از رساله دکتری نگارنده با عنوان «نظریهٔ سمانتیک کواین و واقع‌گرایی در چهارچوب علم تجربی» است.

یادداشت‌ها

1. ontological commitment
2. "to be is to be the value of a variable".
3. extensional logic
4. canonical notation
5. singular terms
6. Quine, 1950:282
7. sets
8. object
9. Quine, 1953:103
10. conceptual scheme
11. Quine, 1950:282
12. Quine, 1951:44
13. bodies
14. Quine, 1981:8-9
15. conditioned
16. ostensively
17. Quine, 1990:25
18. Quine, 1981:9
19. Quine, 1960:ix
20. Quine, 1960:1
21. Ibid:3
22. physical object

23. space - time

۲۴. کوااین در آثار متعددی راجع به بُعد چهارم، یعنی زمان، توضیحاتی داده است. در این مورد ر. ک. به: *Word and Object*, pp. 170ff.

۲۵. اساساً کوااین با امر انتزاعی از آن حیث که انتزاعی است، هیچ خصومتی ندارد و طرد هویات معنایی (intensional) نیز به دلیل انتزاعی بودن آنها نیست. این هویات را کوااین پیش از هر چیز از آن سبب دوست ندارد که فاقد قدرت تبیین‌گری پدیده‌ها هستند و به زبان اصالت عمل، از آنها سودی در دستگاه علم حاصل نمی‌شود. اما در مورد اعداد و مجموعه‌ها وضع کاملاً برعکس این است، چرا که بدون آنها دستگاه علم عقیم می‌ماند.

26. Quine, 1981:20

27. neutral nodes

28. Quine, 1990:33

29. proxy function

30. scientific structuralism

31. observational sentences

32. theoretical sentences

33. Quine, 1990:31

34. Quine, 1990:31-32

35. Quine, 1981: 20

36. auxiliary

37. under determination of theory

38. Quine, 1990:100

39. sectarian

40. ecumenical

41. naturalism

42. Quine, 1990: 99-100

43. Quine, 1960:24

44. immanence

45. Quine, 1981:21-22

۴۶. نظریه هم‌سازی (Coherence Theory) یکی از نظریه‌های معروف در تعریف صدق است که در آن سازگاری و انسجام منطقی میان اجزای درون یک نظام در ارتباط با کل آن، ملاک صدق آن قرار می‌گیرد. این نظریه آنجا که ارتباط صدق را با جهان قطع می‌کند، نقطه مقابل نظریه مطابقت و مخالف رویکرد واقع‌گرایانه است.

47. quasi - theories

48. Quine, 1960:24-25

49. Quine, 1987: 212

۵۰. کل‌نگری (holism) کواین که بیان‌گر دیدگاه او نسبت به ساختار نظام معرفت به طور کلی

است، در قالب تمثیل زیر، که از خود اوست، به تصویر کشیده شده است:
 « کلیت آنچه ما علم یا [نظام] باورهای خود می‌دانیم، از پیش با افتاده‌ترین مسایل جغرافیا و تاریخ گرفته تا پیچیده‌ترین قوانین فیزیک اتمی یا حتی ریاضیات محض و منطق، تافته‌ای است دستبافت انسان که فقط حاشیه‌های آن با تجربه تماس دارد.» (Quine, 1951:42)

51. Ibid:241

52. Alfred Tarski (1901-1983)

53. material adequacy

54. formal correctness

55. semantic paradoxes

56. metalinguistic

57. "true - in - L"

58. disquotation

59. Quine, 1970:12

60. transparent

61. Quine, 1990:82

62. semantic ascent

63. Quine, 1970:12

64. fact

65. Quine, 1990:79-80

66. Quine, 1987:213

67. warranted belief

68. Quine, 1990:94

69. Ibid: 101
 70. Quine, 1995:67
 71. ibid

کتابنامه

- Haack, Susan, 1978, *Philosophy of Logics*, Cambridge UPS, 1980, rpt.
- Quine, W.V. 1948, "on what There is", in *From A Logical Point of View*, USA: Harvard UPS, 1996, rpt.
- Quine, W.V. 1950, *Methods of Logic*, USA: Harvard UPS, 1982, rpt.
- Quine, W.V. 1951, "Two Dogmas of Empiricism", in *From A Logical Point of View*, USA: Harvard UPS, 1996, rpt.
- Quine, W.V. 1953, "Reification of Universals", in *From A Logical Point of View*, USA: Harvard UPS, 1996, rpt.
- Quine, W.V. 1960, *Word and Object*, USA: MIT Press, 1997, rpt.
- Quine, W.V. 1970, *Philosophy of Logic*, USA: Harvard UPS, 1994, rpt.
- Quine, W.V. 1981, "Things and Their Place in Theories" in *Theories and Things*, Harvard UPS, 1994, rpt.
- Quine, W.V. 1985, "Reply to Roger F. Gibson, JR.", in *The Philosophy of W.V. Quine*, Hahn and Schilpp, eds., USA: open Court Publishers Company, 1998.
- Quine, W.V. 1987, *Quiddities*, USA: Harvard UPS, 1987.
- Quine, W.V. 1990, *Pursuit of Truth*, USA: Harvard UPS, 1996, rpt.
- Quine, W.V. 1995, *From Stimulus to Science*, USA: Harvard UPS, 1995.
- Russell, Bertrand, 1905, "on Denoting:", in *Analytic Philosophy, An Anthology*, A.P. Martinich and David Sosa, eds, England: Blackwell Publishers, 2001.
- Russell, Bertrand, 1912, *The Problems of Philosophy*, Oxford University Press, 1943, rpt.